

اشکال دوم :

مرحوم خوئی می نویسد:

«و ثانیاً ان الغرض الداعی إلى الوضع، هو استعمال اللفظ فی المعنی الموضوع له لكي يدل عليه و يفهم منه معناه فالوضع مقدمة للاستعمال و الدلالة، و من الواضح ان الدلالة اللفظية إنما تكون بین شیئین أحدهما دال و الآخر مدلول فاعتبار الوحدة بینهما بان يكون وجود اللفظ وجوداً للمعنی أيضاً لغو و عبث»^۱

توضیح :

(۱) غرض از وضع، استعمال است تا لفظ بر معنی دلالت کند.

(۲) پس وضع مقدمه استعمال و دلالت است.

(۳) دلالت بین دو شیء است : دالّ و مدلول؛ پس به دوئیت احتیاج است.

(۴) اگر هوهویت پدید آمد، دیگر دوئیت از بین می رود.

نکته : مرحوم خوئی هوهویت را با این بیان، عبث و لغو می داند در حالی که طبق بیان ایشان باید گفت مضرّ است.

این اشکال جواب داده شده است:

(۱) جعل هوهویت لغو نیست چراکه اثر دارد و اثر آن عبارت است از انتقال از لفظ به معنی؛ به این صورت که وقتی لفظ القاء

شد، معنی فهمیده می شود.^۲

(۲) و ایضاً مضرّ نیست چراکه دالّ و مدلول (لفظ و معنی) واقعاً و ذاتاً متعدد هستند و به همین جهت وحدت اعتباری به تعددی

که در دلالت نیاز داریم، ضرری نمی زند.^۳

ما می گوییم :

اصل اینکه دلالت محتاج تعدّد دال و مدلول است، کامل است. ولی آنچه ما در تقریر کلام محقق بجنوردی آوردیم، جایی

برای اشکال مرحوم خوئی باقی نمی گذارد. چرا که ما گفتیم ایشان می گوید ماهیت واحد است و نه وجود های لفظی و عینی؛ و

لذا همانطور که از صورت ذهنیه (وجود ذهنی) به ماهیت موجود در خارج منتقل می شویم، از لفظ هم به معنی منتقل می شویم.

پس واقعاً تعدد است چراکه ماهیت موجود به وجود لفظی با ماهیت موجود به وجود عینی وجوداً متعدد هستند و اعتباراً وحدت

است؛ چراکه این دو ماهیت یکسان هستند.

نکته :

۱. محاضرات فی الاصول؛ ج ۱ ص ۴۱

۲. منتقى الاصول؛ ج ۱ ص ۵۸ / تحقیق الاصول؛ ج ۱ ص ۷۴

۳. منتقى الاصول؛ ج ۱ ص ۵۸



ممکن است به ذهن خطور کند که «اینکه درباره استعمال می گویند استعمال عبارت است از افناء لفظ در معنی^۱» با مبنای

هوهویت سازگار است و بس. چراکه وقتی دو شیء با هم هوهویت یافتند، در هم فانی می شوند.

اما این نکته باطل است. چراکه افناء لفظ در معنی یعنی آنکه در حال استعمال، لفظ را نبینیم و آن را در معنی فانی کنیم و چنان تصور کنیم که معنی را به مخاطب القاء می کنیم همانند جایی که عکس کسی را در آینه می بینیم. و این تنها با کثرت انس با لفظ حاصل می شود و طبق تمام مبانی قابل جریان است و لذاست که در جایی که به زبان غیر مادری تکلم می کنیم، به لفظ توجه می کنیم و با لحاظ آن، معنی را مدّ نظر قرار دهیم.

بلکه ممکن است بگوییم، این مطلب (که استعمال افناء در معنی است و توسط خود مرحوم بجنوردی نیز پذیرفته شده است) دقیقاً مخالف با فرمایش ایشان و ایروانی است چراکه اگر در هنگام وضع جعل هوهویت شده است، دیگر در مرحله استعمال (که متأخر از وضع است) نوبت به افناء لفظ در معنی نمی رسد (چون شیء واحد را که افناء نمی کنند)

جمع بندی قول «هوهویت» :

این قول - همانند قول به علامیت - خالی از اشکال است و قابل تصویر می باشد و تنها آنچه از مرحوم فاضل درباره این قول خواندیم می تواند مورد نظر قرار گیرد و قول علامیت را ترجیح دهد. در این باره در جمع بندی نهایی سخن می گوئیم.

۱) مبنای شهید صدر

مرحوم صدر ضمن بحث طولانی، مبنای خویش را چنین تقریر می کند:

« فی کل لغة تقوم علاقات بين مجموعة من الألفاظ و مجموعة من المعانی .. و یسمى اللفظ «دالا» و المعنی «مدلولاً» و علی هذا الأساس نعرف أنَّ العلاقة بين تصور اللفظ و تصور المعنی تشابه إلى درجة ما العلاقة التي نشاهدها فی حیاتنا الاعتيادية بين النار و الحرارة أو بين طلوع الشمس و الضوء، فكما ان النار تؤدي إلى الحرارة و طلوع الشمس يؤدي إلى الضوء، كذلك تصور اللفظ يؤدي إلى تصور المعنی و لأجل هذا يمكن القول بان تصور اللفظ سبب لتصور المعنی .. و السؤال الأساسي بشأن هذه العلاقة التي توجد فی اللغة بين اللفظ و المعنی هو السؤال عن مصدر هذه العلاقة و كيفية تكونها^۲»

ایشان سپس به مبنای علاقه ذاتیه لفظ و معنی (قول سلیمان بن عباد) اشاره کرده و آن را رد می کند و سپس می نویسد :

« و أما الاتجاه الآخر فينكر بحق الدلالة الذاتية، و يفترض أن العلاقات اللغوية بين اللفظ و المعنی

۱. تحریرات فی الاصول (شهید خمینی)؛ ج ۱ ص ۹۸؛ محاضرات فی الاصول (مرحوم خوئی)؛ ج ۱ ص ۹۸ و ۱۲۷؛ مناهج الاصول (امام خمینی) ج ۱ ص ۱۳۷؛ منتهی الدراية (مروج جزائری)؛ ج ۱ ص ۹۴؛ منتهی الاصول (مرحوم بجنوردی)؛ ج ۱ ص ۳۴؛ نهاية الدراية (اصفهانى)؛ ج ۱ ص ۱۱۰؛ وقاية الاذهان (اصفهانى [مسجد شاهی])؛ ص ۶۰۸

۲. دروس فی علم الاصول؛ ج ۱ ص ۷۵



نشأت في كل لغة على يد الشخص الأول أو الأشخاص الأوائل الذين استحدثوا تلك اللغة و تكلموا بها،
 فان هؤلاء خصصوا ألفاظا معينة لمعان خاصة، فاكسبت الألفاظ نتيجة لذلك التخصيص علاقة بتلك المعاني
 و أصبح كل لفظ يدل على معناه الخاص، و ذلك التخصيص الذي مارسه أولئك الأوائل و نتجت عنه
 الدلالة يسمى ب (الوضع)، و يسمى الممارس له (واضعا)، و اللفظ (موضوعا)، و المعنى (موضوعا له).»
 ايشان سپس سؤال اساسی بحث را مطرح می کنند که :

«فلنا ان نتساءل ما هو نوع هذا العمل الذي قام به هؤلاء المؤسسون؟ و سوف نجد ان المشكلة لا
 تزال قائمة لأن اللفظ و المعنى ما دام لا يوجد بينهما علاقة ذاتية و لا أى ارتباط مسبق فكيف استطاع
 مؤسس اللغة ان يوجد علاقة السببية بين شيئين لا علاقة بينهما؟

